



یک تصمیم سخت!

۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی گرامی باد
 • کبرا بابایی • تصویرگر: عاطفه فتوحی

بدهد که درست است. حتی اگر به نفع خودش نباشد. سروش با ادب است. با همه‌ی بچه‌ها یک اندازه دوست است. حواسش به همه هست. خیلی هم صبر دارد و عصبانی نمی‌شود. دقیق و زرنگ است. حتی درسش از همه ما بهتر است. بابابزرگ می‌گفت: «سال ۵۸ هم بیش از ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای دادند. چون می‌دانستند این انتخاب درست‌تر است.»

حالا چه؟ توی کلاس کوچک ما بچه‌ها چه کسی را انتخاب کرده‌اند؟

سخت است! اما اسم سروش را روی کاغذ می‌نویسم. کاغذ را توی صندوق می‌اندازم. به اسم‌های توی صندوق فکر می‌کنم. به سروش... به آبتین... انتخاب درست یعنی همین...

آقا معلم می‌گوید: «خوب فکر کنید تا بهترین نماینده را انتخاب کنید.»

آبتین و سروش رسیده‌اند به مرحله‌ی آخر. از بین همه‌ی بچه‌های کلاس، این دو نفر بیش‌ترین رأی را آورده‌اند. حالا ما باید بین آن‌ها یک نفر را انتخاب کنیم.

آبتین دوست صمیمی من است. اگر نماینده باشد، حتماً برای من خیلی خوب می‌شود. اگر دیر سر کلاس بیایم، چیزی نمی‌گوید. حتی اگر آقا معلم به او بگوید تکلیف‌ها را نگاه کند، با دفتر من کاری ندارد. تازه بچه‌ها هم وقتی ببینند من دوست صمیمی نماینده‌ی کلاس هستم، بیش‌تر به حرفم گوش می‌دهند و تحویل‌م می‌گیرند.

بچه‌ها دارند یکی یکی رأی‌هایشان را توی صندوق می‌اندازند. یاد بابابزرگ می‌افتم که می‌گفت: «آدم باید کاری را انجام

